



ایرانی‌ها در بین خسیس‌ترین مردمان جهان؛ پول‌هایمان کجا یخ زده است؟

فکر می‌کنید ایرانی‌ها مردمی خسیس باشند یا ولخرج و دست‌ودل‌باز؟ در مورد زندگی شخصی خود چه فکر می‌کنید؟

فکر می‌کنید ایرانی‌ها مردمی خسیس باشند یا ولخرج و دست‌ودل‌باز؟ در مورد زندگی شخصی خود چه فکر می‌کنید؟ آیا آدم خسیسی هستید؟ اطرافیان‌تان چطور؟ آیا مقتصد و حسابگر بودن خوب است یا می‌تواند به اقتصاد یک کشور صدمه بزند؟ در فرهنگ و باور عامه خسیس بودن صفتی پسندیده نیست؛ فردی که پول دارد، اما سعی می‌کند با ارزان‌ترین کالاها زندگی خود را پیش ببرد تا بتواند مقدار بیشتری پس‌انداز کند.

حالا تصور کنید با آدمی خسیس به مسافرت بروید. در ابتدا شما پول خرج می‌کنید، چای و غذا می‌خرید و باک بنزین را پر می‌کنید. اما رفته‌رفته و رفته‌رفته متوجه می‌شوید که دوست شما نمی‌خواهد حتی یک ریال پول خرج کند. چه اتفاقی می‌افتد؟ احتمالا شما هم سر کیسه را سفت می‌کنید. وقتی مسافرت تمام می‌شود، پول بیشتری در جیب شما خواهد ماند، اما نتوانسته‌اید از این مسافرت لذت ببرید. چرا باوجوداینکه می‌دانستید خست مسافرت شما را خراب می‌کند، این الگو را پیش گرفته‌اید؟ چرا ناخواسته از الگویی سنتی پیروی کردید که به آن پارادوکس خست (Paradox Of Thrift) می‌گوئیم؟

پارادوکس خست در اقتصاد

پارادوکس خست موضوعی ساده و قابل‌درک است. فرض کنید مردم یک جامعه به ناگاه خسیس شوند و سعی کنند بجای پول خرج کردن، تمام دارایی خود را به شکل نقدی پس‌انداز کنند. طبیعی است که تقاضای کل برای کالا و خدمات در این جامعه کاهش پیدا می‌کند. اجناس در مغازه‌ها می‌مانند، بازار خلوت می‌شود و سرعت گردش پول کاهش پیدا می‌کند. همین فروشنده‌های بازار، در جای دیگر مشتری آدم‌های خسیس بودند. اما حالا پولی برای خرج کردن ندارند. در نتیجه درآمد فرد خسیس کم‌تر می‌شود و در نهایت پول کم‌تری پس‌انداز خواهد کرد.

به بیان ساده می‌توانیم بگوییم که تلاش جمعی برای پس‌انداز بیشتر، به پس‌انداز کل کم‌تر در جامعه منجر خواهد شد! این اتفاق می‌تواند به اقتصاد کشور صدمه وارد کند. چرا که تولید به شکل غم‌انگیزی کاهش پیدا می‌کند، بنگاه‌های اقتصادی تعطیل می‌شوند و عده زیادی کار خود را از دست می‌دهند. مردمی که بیکار شده‌اند بر شدت خست خود می‌افزایند. چون باید با پس‌اندازی که دارند زندگی را سر کنند و در اوضاع راکد اقتصادی معلوم نیست چه زمانی بتوانند دوباره کار پیدا کنند. این رفتار به تشدید پارادوکس خست دامن می‌زند. زیرا کسانی که شغل دارند، به خاطر خست مضاعف دیگران، مشتری کم‌تری خواهند داشت. این روند آن‌قدر ادامه پیدا می‌کند تا آن‌ها هم شغل خود را از دست بدهند و خست پیشه کنند.

سختی‌های یک انسان خسیس

برای آن‌ها که بتوانیم مشکلات خست را درک کنیم، بیا به نگاهی بیندازیم به داستان زندگی آقای الف، که بی‌اندازه خسیس است. آقای الف دوست دارد پولدار شود. برای همین نیمی از حقوق خود را پس‌انداز می‌کند. او لباس نو نمی‌خرد، به مهمانی نمی‌رود، غذای خوب نمی‌خورد، برای دوستانش هدیه نمی‌گیرد و سر کار سعی می‌کند از خوراکی‌های دیگران بخورد.

فکر می‌کنید بعد از مدتی چه اتفاقی برای آقای الف می‌افتد؟ او متوجه شده که اطرافیانش چندان به او علاقه ندارند. حتی گاهی به وضوح رفتارهایش را مسخره می‌کنند و از او می‌خواهند گاهی هم دستش را در جیبش بگذارد. اما آقای الف باور دارد که وقتی به‌لحاظ شدت، همین آدم‌ها به او احتیاج خواهند گذاشت. رویای ثروت در سر آدم خسیس می‌ماند و به دلیل مشکلات مالی مدام خسیس‌تر از قبل می‌شود.

او هرگز با فرصت‌های شغلی جدید مواجه نمی‌شود. آدم‌های جدید را ملاقات نمی‌کند. ارتقای شغلی نمی‌گیرد. به خاطر سرووضع نامرتبش در جلسات کاری موفق نیست. بعد از مدتی اخراج می‌شود و پیدا کردن یک شغل جدید برایش بسیار دشوار خواهد بود. همچنین خیلی بعید است که آقای الف سرمایه‌گذاری و کسب‌وکاری نوین راه بیندازد. چون او هرگز از خانه خارج نمی‌شود و گشت‌وگذار نمی‌کند، حتی خیلی بعید است که گنج پیدا کند! رویای ثروت در سر او می‌ماند و به دلیل مشکلات مالی از قبل هم خسیس‌تر می‌شود.

به جامعه بازگردیم

داستان آقای الف یک داستان خیالی بود. شاید در دنیای واقعی اتفاق&wnj& هایی که گفتیم رخ ندهد. هدف ما این بود که یک مثال بزنیم از شرایطی که فرد با یک هدف دست به اقداماتی می&wnj& زند و به نتیجه&wnj& ای کاملاً معکوس می&wnj& رسد.

در دنیای واقعی یکی از مواردی که باید برای بررسی پارادوکس خست به آن توجه کنیم، **مغالطه ترکیب (fallacy of composition)** است. فرض کنید با یک جمع پنج&wnj& نفره به سفر رفته&wnj& اید. اگر هر کس سعی کند خوشی خود را حداکثر کند، آیا به همه بیشتر خوش خواهد گذشت؟

اگر یکی کباب تهیه کند، دیگری موسیقی خوبی بنوازد، نفر دیگر یک ماشین کرایه کند تا به گشت&wnj& وگذار بروید، نفر بعدی در مورد دیدنی&wnj& های منطقه جست&wnj& وجو کند و شما هم یک بازی جمعی مثل والیبال ترتیب بدهید، به همه بیشتر خوش می&wnj& گذرد. پس شاید فکر کنید پیروی از منافع شخصی به تأمین منافع جمعی منتهی می&wnj& شود.

اما شرایط می&wnj& تواند این&wnj& طور نباشد. وقتی همه می&wnj& خواهند به گشت&wnj& وگذار بپردازند، یک نفر می&wnj& خواهد بخوابد. دیگری موسیقی&wnj& ای را پخش می&wnj& کند که خودش دوست دارد و مزاحم آن کسی می&wnj& شود که خوابیده است. شما می&wnj& خواهید والیبال بازی کنید، درحالی&wnj& که دوستان اصرار دارد به دیدن بناهای تاریخی بروید. پیروی از منافع شخصی به از هم پاشیدن جمع شما منتهی می&wnj& شود.

در پارادوکس خست همین شرایط برقرار می&wnj& شود. پیروی از **منفعت شخصی** (پس&wnj& انداز شخصی بیشتر) به **ضرر جمعی** (پس&wnj& انداز کلی کم&wnj& تر) منتهی می&wnj& شود و همین رخداد به **ضرر شخصی** (پس&wnj& انداز شخصی کم&wnj& تر) دامن می&wnj& زند. نظریه بازی&wnj& ها می&wnj& تواند در درک این پدیده و دلیلی واگیردار بودن خساست مفید باشد.

جان مینارد کینز، متفکری متفاوت
برای نخستین بار برنارد مندویل بود که در سال ۱۷۳۲ از پارادوکس خست حرف زد. او باور داشت که رفاه کل جامعه با پول خرج کردن به دست می&wnj& آید و نه با پس&wnj& انداز. اما تا دهه ۱۹۳۰ کسی این نظریه را جدی نگرفته بود. در سال ۱۹۳۶ جان مینارد کینز به باورده کینز، خست، سمت بخشید.

تصور کنید در شرایط بد اقتصادی می&wnj& خواهید مردمی را که به&wnj& تازگی بیکار شده&wnj& اند، به مصرف بیشتر تشویق کنید تا وضعشان بهتر شود! احتمالاً مردم شما را دیوانه فرض خواهند کرد. به باور کینز راه رسیدن به رشد اقتصادی خرج کردن پول بیشتر، پذیرش ریسک و پس&wnj& انداز کم&wnj& تر است. اما در دوران بد اقتصادی، به&wnj& طور طبیعی مردم به&wnj& جای آن که به بازار بروند و پس&wnj& انداز خود را خرج کنند، شروع می&wnj& کنند به حذف مخارج اضافی. حالا تصور کنید در شرایط بد اقتصادی می&wnj& خواهید به خیابان بروید و مردمی را که به&wnj& تازگی بیکار شده&wnj& اند، به مصرف بیشتر تشویق کنید تا وضعشان بهتر شود. احتمالاً مردم شما را دیوانه فرض خواهند کرد.

سیاست&wnj& های دولت برای خروج از رکود
کینز بازی را در همین&wnj& جا و به&wnj& صورت ناتمام رها نمی&wnj& کند. بلکه پیشنهادهایی برای خروج از این گرداب متناقض ارائه می&wnj& دهد.

می&wnj& دانیم در حالت عادی بهتر است که دولت در کسب&wnj& وکار مردم مداخله نکند و بکوشد تا با حداقل قواعد، شرایط اقتصادی را ثابت نگه دارد. تنها یک استثنا برای این قاعده وجود دارد و آن هم شکست بازار (market failure) است. یعنی وقتی بازار به&wnj& تنهایی نمی&wnj& تواند مشکلی را حل کند و رفتار منطقی تک&wnj& افراد به نتیجه نامعقول ختم می&wnj& شود. مثلاً تولید آلودگی بیشتر درآمد را بیشتر می&wnj& کند، پس منطقی است که افراد با افزایش تولید آلودگی بیشتری تولید کنند. اما نتیجه نهایی به نفع جامعه نیست.

می&wnj& توانیم پارادوکس خست را از مصادیق شکست بازار بدانیم. اینجا هم رفتار طبیعی و منطقی افراد، به نتیجه&wnj& ای غیرطبیعی و غیرمنطقی در کل جامعه می&wnj& انجامد. پس دولت موظف است که شرایط را تغییر دهد تا تمایل عمومی برای پس&wnj& انداز کاهش پیدا کند. در اینجا به برخی از پیشنهادهای اشاره می&wnj& کنیم.

الف - کاهش بهره بانکی

اگر بهره بانکی زیاد باشد، مردم بجای آن&wnj& که به بازار بروند و پول خرج کنند، تصمیم می&wnj& گیرند پول خود را در بانک بگذارند. صاحب&wnj& خانه&wnj& ها پول پیش را به اجاره ترجیح می&wnj& دهند. چون باور دارند که بانک از مستاجر امن&wnj& تر است. در این شرایط فروشگاه&wnj& ها فروش نقدی به فروش اقساطی ترجیح داده می&wnj& شود. هم برای فروشنده&wnj& هایی که پول نقد می&wnj& خواهند و هم برای خریدارانی که بهره بالا را

برنامه می&wnj& تابند. تمایل مردم برای قرض دادن پول به یکدیگر نیز کم&wnj& خواهد شد. اگر بهره بانکی زیاد باشد، صاحب&wnj& خانه&wnj& ها پول پیش را به اجاره ترجیح می&wnj& دهند، فروشگاه&wnj& ها بیش&wnj& تر نقدی می&wnj& فروشند تا اقساطی و تمایل به قرض دادن پول کم می&wnj& شود. در مقابل کاهش بهره بانکی (نزدیک به عدد تورم) باعث می&wnj& شود که بخشی از سپرده&wnj& ها از بانک خارج شود و به مجاری دیگر مثل بازار سرمایه و یا بازار کالا و خدمات هدایت شود. به&wnj& طور عمومی در این سیاست تمام مشوق&wnj& های موجود برای پس&wnj& انداز کم&wnj& رنگ می&wnj& شود. نرخ بهره کم&wnj& تر می&wnj& تواند تمایل به گرفتن وام را هم افزایش دهد.

بخشی از پول مردم در قالب **اوراق بهادار** پس از $zwnj\&$ انداز می $zwnj\&$ شود. اوراق قرضه، بدهی، مشارکت و خزانه دولتی بخشی از این اوراق بهادار هستند. بازخرید آن $zwnj\&$ ها می $zwnj\&$ تواند مقدار پول نقد در جامعه را بیشتر کند. طبیعی است که افزایش نقدینگی تورم ایجاد کند. اما همین تورم می $zwnj\&$ تواند برای خروج از رکود مفید باشد. فرض کنید می $zwnj\&$ خواهید گواهی تلفن همراه بخرید. هر روز که قیمت $zwnj\&$ ها را چک می $zwnj\&$ کنید، گواهی کمی گران شده است. به نظر می $zwnj\&$ آید اگر پول خود را در بانک نگه دارید ضرر می $zwnj\&$ کنید. بهتر است سریع $zwnj\&$ تر به بازار بروید و خرید کنید. فروشنده گواهی همین کار را با لباس می $zwnj\&$ کند. لباس $zwnj\&$ فروش به سرعت جاروبرقی می $zwnj\&$ خورد. فروشنده لوازم $zwnj\&$ خانگی هم ممکن است خرید شما را جلو بیندازد.

ج- کاهش نرخ تنزیل مجدد و سپرده قانونی

این بحث می $zwnj\&$ تواند کمی تخصصی شود. اما به $zwnj\&$ اختصار می $zwnj\&$ توانیم بگوییم که دولت برای بانک $zwnj\&$ ها شرایطی فراهم می $zwnj\&$ کند که بتوانند ساده $zwnj\&$ تر و با بهره $zwnj\&$ کم $zwnj\&$ تر از بانک مرکزی وام بگیرند. به $zwnj\&$ این $zwnj\&$ ترتیب پول نقدی بیشتر برای **اعطای تسهیلات** در اختیار بانک $zwnj\&$ ها خواهد بود. این تسهیلات ارزان $zwnj\&$ قیمت می $zwnj\&$ تواند به توسعه کسب $zwnj\&$ وکار، افزایش مخارج و کاهش پس $zwnj\&$ انداز کمک کند.

مشکلی به نام کالاهای سرمایه $zwnj\&$ ای

حالا تصور کنید که به هر دلیل مردم سپرده $zwnj\&$ های خود را از بانک خارج کنند. چه اتفاقی می $zwnj\&$ افتد؟ آیا تمام پول خود را خرج خرید غذا، پوشاک و یخچال می $zwnj\&$ کنند؟ یا ترجیح می $zwnj\&$ دهند به بازار مسکن، طلا و ارز پناه ببرند؟ در شرایطی که زیرساخت $zwnj\&$ های مناسب برای تولید وجود نداشته باشد، آینده برای مردم روشن نباشد، مردم به فردایی بهتر امید نداشته باشند و مطمئن $zwnj\&$ ترین راه پول درآوردن **سفته $zwnj\&$ بازی** و **دلالتی** باشد، پول $zwnj\&$ ها به $zwnj\&$ جای جاری شدن در بازار به سمت کالاهای سرمایه $zwnj\&$ ای جذب می $zwnj\&$ شود.

حالا نرخ بهره کم شده و مقدار نقدینگی در جامعه افزایش پیدا کرده است. اما در مقابل این پول اضافه، کالا یا خدمات جدیدی تولید نمی $zwnj\&$ شود. قیمت $zwnj\&$ ها بالا می $zwnj\&$ رود اما بازار خالی است. مردم از بالا رفتن قیمت $zwnj\&$ ها ناراحت می $zwnj\&$ شوند و از بهره بانکی هم بی $zwnj\&$ نصیب می $zwnj\&$ مانند. تورم بجای ایجاد رونق باعث تشدید رکود می $zwnj\&$ شود. به $zwnj\&$ این $zwnj\&$ ترتیب ممکن است بدترین وضعیت اقتصادی یعنی رکود همراه با تورم به وجود بیاید. خشم، آشوب، نارضایتی، کلاه $zwnj\&$ برداری، بی $zwnj\&$ اعتمادی، مهاجرت، بدبینی نسبت به دولت و از بین رفتن سرمایه $zwnj\&$ های اجتماعی، علمی و فرهنگی از نتایج رکود تورمی مزمن خواهد بود.

وضعیت خست در ایران

به سوال ابتدایی خود بازگردیم. فکر می $zwnj\&$ کنید مردم ایران مردمی خسیس باشند، یا دست $zwnj\&$ و $zwnj\&$ دل $zwnj\&$ باز و مهمان $zwnj\&$ دوست؟ در فهرست خسیس $zwnj\&$ ترین مردمان جهان، کویت در جایگاه نخست قرار دارد. البته دیده $zwnj\&$ ایم که مردم کویت ماشین $zwnj\&$ های با روکش طلا و کیک با تزئین الماس می $zwnj\&$ خزند. اما ثروتمندترین مردم جهان با نرخ بیکاری نزدیک به صفر، گویا نمی $zwnj\&$ توانند بیشتر از این پول خرج کنند. برای همین آن $zwnj\&$ ها نزدیک به ۵۷ درصد درآمد خود را پس $zwnj\&$ انداز می $zwnj\&$ کنند. کویت هم وضعیتی شبیه به قطر دارد. دو کشوری که به $zwnj\&$ سختی می $zwnj\&$ شود به آن $zwnj\&$ ها گفت خسیس!

از این دو کشور ثروتمند و کم $zwnj\&$ جمعیت که بگذریم مردم الجزیره، گینه استوایی، چین، ایران، سنگاپور، عربستان، آذربایجان و گابون به ترتیب خسیس $zwnj\&$ ترین مردم جهان هستند. در ایران سپرده $zwnj\&$ های سرمایه $zwnj\&$ گذاری بیش از ۸۲ درصد حجم نقدینگی را تشکیل می $zwnj\&$ دهد و بیش $zwnj\&$ تر ثروت مردم در زمین و ملک منجمد شده است! مردم الجزیره، گینه استوایی، چین، ایران، سنگاپور، عربستان، آذربایجان و گابون به ترتیب خسیس $zwnj\&$ ترین مردم جهان هستند.

البته وضعیت چین و سنگاپور کمی متفاوت است. مثلاً درست است که چینی $zwnj\&$ ها خیلی کم پول خرج می $zwnj\&$ کنند و به پس $zwnj\&$ انداز تمایل دارند، اما صادرات بالا باعث رونق اقتصاد چین شده است. در واقع مردم جهان هستند که **بار خست چینی** را به دوش می $zwnj\&$ کشند.

همین $zwnj\&$ جا لازم است بگوییم که ده کشوری که کم $zwnj\&$ تر از بقیه پس $zwnj\&$ انداز دارند (گینه، زیمبابوه، سنت وینسنت و گرنادین، لبنان، سانتوومه و پرنسیپه، سیرالئون، لیبی، گرانادا، دومینیکا و برونیدی) هم اقتصاد ضعیفی دارند. یعنی این نتیجه که پس $zwnj\&$ انداز کاملاً بد است و باید کنار گذاشته شود، درست نیست. بلکه پس $zwnj\&$ انداز باید حدی معقول داشته باشد.

ما ایرانی $zwnj\&$ ها و خرج $zwnj\&$ های سرمایه $zwnj\&$ ایمان

در ایران، به $zwnj\&$ عنوان دومین اقتصاد بزرگ منطقه و بیست $zwnj\&$ و پنجمین اقتصاد بزرگ جهان، خست نتایج بدی به بار آورده است. بیشتر مردم ایران تمایل دارند که پول خود را خرج کالاهای سرمایه $zwnj\&$ ای (سکه، ارز، طلا و زمین) کنند. ایرانی $zwnj\&$ های خودروی سفید می $zwnj\&$ خزند چون راحت $zwnj\&$ تر می $zwnj\&$ شود آن را فروخت. بازار گواهی ایل بهتر است چون بازار گواهی دست $zwnj\&$ دوم ایل رونق بیشتری دارد. یعنی ما حتی به خودرو و گواهی نگاهی

سرمایه‌ای داریم.

دقت کنید که در آمریکا سری جدید محصولات اپل (آیفون ایکس و ۸) گران تلقی می‌شوند. اما برای مردم ایران خرید آیفون امری طبیعی است. آیفون‌ها؛هایی که با گلس و قاب محافظت می‌شوند تا روزی فروخته شوند. همچنین خط و خش خودروها رنگ نمی‌شوند که مبادا از قیمت ماشین بیفتد.

مردم در حالی آیفون و ماشین شاسی‌بلند قسطی می‌خرند که رستوران‌ها و کافه‌ها؛ خالی است. کسی کتاب نمی‌خرد. سفره‌ها؛ هر روز کوچک‌تر می‌شود. تا هوا حسابی سرد نشود، لباس‌های گرم به فروش نمی‌روند. کسب‌وکارها به فکر ارتقای سطح کیفی کالا و خدمات نیستند، چون کالای گران مشتری ندارد. تنها راه فروش بیشتر کاهش قیمت است و بس، ولو به بهای از دست رفتن کامل کیفیت.

وقتی تولید از یک حدی کم‌تر شود (کم‌تر از نقطه تعطیلی بنگاه)، تعداد زیادی از بنگاه‌ها تعطیل می‌شوند و اگر تقاضایی هم به وجود بیاید، مجبور به واردات کالا هستیم. چون در صورت افت مجدد تقاضا، هزینه توقف واردات به مراتب کم‌تر از تعطیلی بنگاه‌ها است. ارزش واحد پول به طور مداوم افت می‌کند (نرخ ارز بالا می‌رود) و باوجود تورم، تولید رونق پیدا نمی‌کند. به این شکل خست ما را به گردابی هولناک فرو می‌برد.

چاره چیست؟

همان‌طور که دیدیم پارادوکس خست می‌تواند منجر به دوری باطل شود و تمام اقتصاد یک کشور را در خود ببلعد. باز هم دیدیم که همیشه با افزایش نقدینگی و کاهش مشوق‌های پس‌انداز، نمی‌شود چرخه مصرف و تولید را به گردش درآورد. به خصوص اگر مصرف بیشتر معطوف کالاهای یارانه‌ای (آب، بنزین، نان، انرژی و...) شود. از طرفی ضعف ابزارهای پولی و مالی (مثل بورس) اجرای سیاست‌های پولی-مالی (fiscal policy) دولت را دشوارتر می‌کند.

برای این‌که از این چرخه باطل خارج شویم، به زیرساخت‌های نوین و کارآمد نیاز داریم. باید سیستم پولی و مالی (بورس، بانک و بیمه) تحت یک مجموعه جراحی‌های اساسی قرار بگیرند. لازم است راه برای ایجاد و توسعه کسب‌وکارهای کوچک و متوسط هموارتر شود. مبارزه با فساد به خصوص فساد دولتی، شفافیت اقتصادی و اطلاعاتی، بازتر بودن فضای نقد و ثبات قوانین می‌تواند امید مردم به آینده را بیشتر کند.

همان‌طور که میلتون فریدمن توضیح می‌دهد، اگر بدانیم درآمدمان با نرخی ثابت و منطقی رشد خواهد کرد، اگر بدانیم نتیجه تلاش بیش‌تر فقط خستگی بیش‌تر نیست، اگر پشتمان گرم و دلمان قرص باشد، ما هم خست را کنار می‌گذاریم، کتاب می‌خریم، ماشین رنگی سوار می‌شویم، به رستوران می‌رویم و برای دوستانمان به جای طلا، هدیه‌ای می‌خریم که واقعا دوست داشته باشند.